

رسانید * و بمثابه در آن وادی مبالغه نمود که اگر مرتبه دیگر
 قاسم بیک رخصت انصراف یافته بحلب عودت فرماید باعث فساد
 کلی خواهد شد * چون بدلائیل قوی دفع قاسم بیک را خاطر
 نشان جناب سلطانی نمودند فرمان قضا جریان بقتل او نافذ گشته
 فی الفور موکلان عقوبت او را بقتل آوردند * و جان فولاد نام
 پسرش را بسر ای عامره برده در سلك غلامان خزینه جا داده
 بتربیت و محافظت او اقدام کردند و امارت اکراد باستدعای قراجه
 پاشا از دیوان سلطان سلیم خان بشیخ عز الدین مفوض کردند *

﴿ جان فولاد بیک بن قاسم بیک بن احمد بیک ﴾

بعد از قتل پدر او را در سرای عامره سلطان سلیم خان
 محافظت کرده * امارت اکراد بشیخ عز الدین مفوض نمودند
 چون شیخ عز الدین وفات یافت از اولاد و اقربای او کس نماند که
 از عهده حکومت بیرون تواند آمد بنا بر آن خواص او را داخل
 خواص همایون که در انطاکیه بوده کرده : حکومت اکراد را
 در عهده ملک محمد بیک که از اولاد حاکمان حصنکیف بود
 نمودند * و چون زمام مهام سلطنت بکف کفایت سلطان سلیمان
 خان در آمد جان فولاد بیک را از سرای عامره بیرون آورده
 در سلك متفرقه کان درگاه عرش اشتباه منخرط گردانیده *

در غزای باغراد و فتح رودس (۱) و سفر بغداد (۲) در رکاب نصرت
 انتساب سلطانی بوده ازو بالدفعات آثار مردانگی بظهور آمده
 منظور نظر کیمیا اثر خاقانی شده استدعای حکومت آبا و اجداد
 خود نمود * سلطان سایمان خان جنت مکان بواسطه آنکه از رفتن
 او بیانه اکراد دیونیهاد فتنه و فساد پیدا نشود سنجاق دگر از توابع
 حلب بدو ارزانی داشته * جان فولاد بیک از و ابا نمود * در آن حین
 امارت بحسین خان پشای خادم مفوض شده * در باب تفحص
 احوال اکراد و تفویض ایالت کلیس * و حکومت ارثی ایشان
 بجان فولاد بیک حکم همایون بنام پشای مزبور عز اصدار یافت
 که حسین پاشا نیز عرض کرد که مادام حکومت اکراد بجان
 فولاد بیک تفویض نشود کس بضبط و صیانت آن طایفه پرفتنه
 و فساد قادر نیست و اهالی و ساکنه و سایر مترددین حلب و بلاد
 عرب از شر ایشان امین نمی مانند * بنابراین سلطان سایمان خان
 جان فولاد بیک را بعواطف خسر وانه * و عوارف پادشاهانه
 مخصوص گردانیده ایالت کلیس رامع مباحقات بدو ارزانی داشت
 و او نیز از آستانه مقضی المرام متوجه کلیس گشته بنوعی در ضبط
 و ربط اکراد قیام و اقدام نمود که فوقش متصور نبود * منقولست
 که در تاریخی که سلطان سلیمان خان جنت مکان بعزم تسخیر ایران

متوجه قشلاق حلب شد * در آنجا دزدی بسرا برده عظمت
 و کریاس سلطنت در آمده * شمشیر مرصع از خلوتخانه خاص
 همیون بیرون برد بنه جی که اصلا و قطعا مستحفظان و خدام
 ارکان واقف نکر دیدند * و چون صبح این احوال شایع گشت
 بسمع رستم پاشای وزیر اعظم رسیده * بنا بر تقار خاطر که بجان
 فولاد بیک داشت بعرض شهریار دادگر رسانید که این فعل
 شنیع از گردان تابع جان فولاد صادر گشته * و سوای ایشان
 هیچ احدی مرتکب این امر خطیر نمیتواند شد * بنا بر این نایره
 غضب پادشاهی اشتعال یافته دود بیداد از کانون دماغ جان فولاد
 بیک بر آورده * در این اثنا جان فولاد پنج روز مهلت خواست
 که اگر دزدان را پیدا نکند بهر عقوبت که پادشاه اشاره
 فرماید سزاوار باشد * روز چهارم دزدان را با شمشیر مرصع
 سلطانی در دیوان سلیمانی حاضر گردانید * و بعد از آنکه دزدان
 بیاسا رسیدند * جان فولاد بیک بمرحمت بیدریغ پادشاهانه
 و نوازشات خسروانه بین الأقران ممتاز و سرافراز گردید و پایه
 اعتبارش باعلا علین رسید * و مدت عمرش از نود متجاوز
 گشته بحدود صد رسید : گویند هفتاد نفر از اولاد ذکور داشت
 که اکثر ایشان بحد بلوغ و سن تمیز رسیده در گذشتند * از آنجمله
 حبیب بیک و عمر بیک و احمد بیک و عبد الله بیک و حسین بیک

وجعفر بيك و غصنفر بيك و زینل بيك و حیدر بيك و خضر بيك
 ده پسر بعد از وفاتش در قید حیات بودند * اما حبیب بيك که
 پسر بزرگش بود در اوان جوانی و عنفوان کاصرانی بواسطه افعال
 جاهلان و اوضاع بیخردان که مقتضای طبیعت جوانان است
 و خلاف قیاس پیران پدر از اوضاع او متنفر گشته سلب نسب
 اولاد نمود و در تربیت پسر پنجم خود حسین بيك کوشید * چون
 آثار رشد و سداد و علامت قابلیت و استعداد در جبهه احوال
 و ناصیه آماش هویدا بود خواست که او را ولی عهد خود سازد
 اتفاقاً در آن اوان سلطان سلیمان خان عازم سفر سکتوار شده
 جان فولاد بيك بواسطه ضعف و سستی تاب و تحمل سفر و سواری
 نداشت * حسین بيك را قایم مقام خود نموده در رکاب نصرت
 انتساب سلطان شهید غازی روانه سکتوار نمود * و ازو
 در آن سفر خدمات پسندیده بمنصبه ظهور آمده. منظور نظر
 کیمیا اثر پادشاهی گشته * بوعده سنجاق او را مستظهر گردانید
 و در شهر سنه اثنی و سبعین و تسعمایه که رایات نصرت شعار
 از آن سفر معاودت نمود. علامت و داع عالم فانی از غایت ضعف
 و ناتوانی بر وجنات زندگانی جان فولاد ظاهر گشته * جعفر بيك
 نام پسر خود را ولی عهد گردانید و ضبط اموال و املاک و اوقاف
 و اولاد را در قبضه اقتدار حسین بيك نهاده وصیت کرد که من

بعد حبیب بیک نام پسر من از حکومت و اموال من بی نصیب
 بوده باشد: و باین مضمون وصیت نامه نوشته بمهر قضات و سادات
 و اهالی آن دیار رسانیده در کیسه مهور در نزد کوتوال قلعه حلب
 گذاشت * و بعد از آن جان عزیز بقابضان ارواح سپرد *

﴿ جعفر بیک بن جان فولاد بیک ﴾

بموجب وصیت نامه پدر بفرمان مکرمت عنوان سلطان
 مراد خان حاکم کلپس شده * بعد از چهار سال در هنگامی که
 مصطفی پاشای الله سردار متوجه تسخیر شیروان شده . جعفر
 بیک در عقب لشکر قیامت اوعازم دیار بکر شد . چون بقراجه
 طاق (۱) محل رسید از اسب افتاده جان بچران آفرین تسلیم کرد *

﴿ حبیب بیک بن جان فولاد بیک ﴾

بعد از فوت پدر اهانت و حقارت بسیار از جانب حسین
 بیک و برادران بدو عاید شده * از حسین بیک و برادرانش
 ملاحظه نکرده در مقام انتقام درآمده روانه کلپس شد . بعضی
 اموال و اسباب پدر را متصرف گشته . مجوسان که مدتها در
 حبس پدرش بودند و در ذمت هر یک از ایشان حقوق مسلمانان
 بود از قید اطلاق کرده . بدیوان پادشاهی فرستاد و شکایت بی
 نهایت از برادران بیمرت کرده استحقاق خود را معروض پایه

(۱) هو جبل قره جه داغ الواقع بین دیار بکر و سیورک .

سریر اعلیٰ سلطانی گردانیده * مشیر مفخم نظام امور العالم محمد
پاشای وزیر اعظم با او در مقام عداوت و خصومت در آمده *
گفت که پدر در زمان حیات خود حبیب بیک را از منصب
و میراث محروم گردانیده و او را استعداد حکومت نیست *
اما برای رفع نزاع سنجاق نابلوس شام را بدو ارزانی فرموده *
حبیب بیک بدان راضی نگشته طالب سنجاق بالیس حلب که
در تصرف برادرش حسین بیک بود شد * و از عنایت بی‌غایت
سلطانی آن سنجاق بدو ارزانی گشته * چون حسین بیک بر این
مقدمه واقف شد تکرار کس باستانه فرستاده و سنجاق مزبور را
جهت خود مقرر گردانیده او را معزول ساخت * در این اثنا خبر
فوت برادرش جعفر بیک و تفویض ایالت کلیس از جانب مصطفی
پاشای سردار بحسین بیک مقرر شد * چون این خبر مسموع
حبیب بیک شد فی الفور بر سبیل استعجال روانه آستانه سلطان
مراد خان گشته موازی پنج هزار فلوری بطریق هدایا و پیشکش
بشیخ پادشاه که در آن حین پادشاه عالم پناه را اعتقاد و اخلاص
بسیار بر آن شیخ جاهل بود برده * استدعای حکومت کلیس
نمود که از پادشاه و وزیر التماس نماید حسب التماس شیخ که اعتبار
تمام و تصرف مالا کلام بود سنجاق ساهیه را (۱) بحیب بیک

(۱) وفي نسخة أخرى ساهیه وهي بلدة سلیمية الواقعة بایالة حلب

عنایت فرمودند * حبیب بیک بدان سنجاق قائل نشده طالب
 اوجاق موردی گشت اگرچه اراده شیخ موافق شریعت غرا
 و مطابق احکام بیضا نبود بواسطه ابرام و مبالغه و الخاح شیخ
 حکومت کلیس بحیب بیک و سنجاق سامیه بحسین بیک مقرر
 شد * و در تاریخی که مصطفی پاشای سردار تعمیر قلعه قارص
 مینمود حبیب بیک در آن سفر تقصیر و تهاون ورزیده ، در آخر
 سفر بامعدودی چند بخدمت سردار آمده * سردار از او رنجیده
 تکرار تفویض حکومت کلیس بحسین بیک نموده . سنجاق
 سامیه بحیب بیک ارزانی داشت : حبیب بیک باز راضی نشده
 متوجه آستانه پادشاهی شد * اتفاقا در آن حین مصطفی پاشا از
 سرداری معزول گشته سنان پاشا بامر سرداری مأمور شده بود
 و نفس الامر چون حبیب بیک شخص حراف و مرد انفاق بود
 در خدمت سردار آن مقدار حرف کذاف گفت که سنان پاشا
 فریفته و شیفته او شده تصور کرد که نصف ولایت اعجام در
 دست او مفتوح خواهد شد * بنابراین حکومت کلیس بدو
 مقرر داشت : چون سه سال بامر حکومت آنجا قیام نمود سنان
 پاشا از سرداری و وزارت عظمی رفع شد * حسین بیک حکومت
 کلیس بخود مقرر فرمود و حبیب بیک چند سال دیگر معزول
 پریشان و سرگردان می گشت * آخر اجابت حق را لبیک گفته

روی در عالم عقبی آورد و قطع خصومت برادران بغیر از تبغ
بیدریغ اجل بچیزی دگر تعلق نگرفت (بیت)
کردیم دو حصه تا بیاساید خلق

من روی زمین گرفتم او زیر زمین

﴿ حسین بیک بن جان فولاد بیک ﴾

چون منظور نظر کیمیا اثر سلطان سلیمان خان غازی گشته
بود و مظهر دعای خیر پدر شده : با وجود آنکه پسر پنجم بود
بعد از فوت برادرش جعفر بیک والی ولایت موردونی شد و چند
دفعه حبیب بیک برادرش چنانچه قبل از این مذکور شد با او
معارض شده تهمت قتل برادرش جعفر بیک بدو نسبت کرد *
و موازی شخصیت هزار فلوری تقطیش او را در عهده گرفته بمعاونت
سنان پاشای وزیر چند سال حکومت کلیس را از ید تصرف
او بیرون آورد عاقبت کاری نساخته ایالت موردونی بر او قرار
گرفت :

(نظام)

هر گرا کوشش از برای خداست * همه کارش زایزد آید راست
کارها جز خدای نکشاید * بخدا کر ز بنده هیچ آید
القصة حسین بیک چند سال بلا مشارکت و ممانعت بحکومت
ودارایی کلیس مبادرت نمود * آخر آرزوی بیکر بیکی کری
سلسله عثمانی در سر او افتاده * مبلغ خطیر بواسطه میر میران

شدن طرابلس شام در خواص آنجا زیاده کرده در عهده گرفته
 التزام نمود که حکومت کلیس نیز الحاق طرابلس بوده باشد
 هرگاه معزول باشد کلیس همچنان درید تصرف او بوده تغییر
 نشود و شروط چند نیز بر آن اضافه کرد * چون استدعای او را
 بمسامع عز و جلال رسانیدند جمله مدعیات او بجز اجابت مقرون
 گشته * در شهر سنه احدى و الف نشان مرحمت عنوان پادشاهی
 در این مواد شرف نفاذ یافته موسوم بحسین پاشا گشت * و چون
 قبل از این از اعیان طرابلس قیزه نام شخصی از اولاد اعراب
 آنجا بابعضی شروط التزام طرابلس و آن ولایت را در عهده
 گرفته بود * و خود را از جمله منسوبان قدوة المحققین و عمدة
 المدققین مولانا سعد الملة والدین خواجه افندی میدانست .
 و علاقه کثیره بخواجه مزبور داشت حتی ده هزار فلوری زرسرخ
 از موی الیه بر سبیل قرض گرفته بود * از استماع اخبار حسین
 پاشا سراسیمه گشته روانه آستانه شد : و ده هزار فلوری سرخ
 دین خواجه افندی را همراه آورده حسین پاشا نیز مقارن این
 حال مرخص گشته روانه طرابلس شد اتفاقاً قیزه در راه ناپدید
 گشت * و بعد از چند روز جسد او را باجمعی از همراهانش
 مرده در میان کاروان سرای خرابه یافته * نسبت قتل او و رفیقانش را
 بحسین پاشا و مردمانش کردند * بنابراین خواجه افندی

با وجود محبتی که باو داشت بحسین پاشا در مقام کم التفاتی درآمده*
 اورا از حکومت طرابلس معزول کردند و حسن آغای قپوچی
 باشی المشهور بيمشچی حسن آغارا تعیین کردند که اورا در
 قلعه حلب محبوس گردانیده تفتیش خون قیزه و رفقای او کرده
 در تحصیل بیت المال که در عهده ایشان بود اقدام نماید حسن
 آغا حسب فرمان قضا جریان حسین پاشارا در قلعه حلب مقید
 گردانیده در امر خون قیزه حسب الشرع چیزی بدو لازم نیامد
 و حالیا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست در قید حیات است :
 و همچنان معزولا در ممالک محروسه سلطانی اوقات
 میگذراند و امید که عاقبتش بخیر و خوبی مبدل
 گردد چرا که جوانیست همه حیثیت آراسته
 و بزور قابلیت پیراسته :

فصل ششم

﴿ در ذکر امرای شیروان ﴾

و آن مشتمل بر حکومتی و دوزعامتست : بلبان نغمه سرای گلستان
 امارت : و طوطی قصه پرداز شکرستان حکومت از انساب
 امراء شیروان چنین روایت میکنند که آبا و اجداد ایشان در اوایل
 حال در سلاک وزراء سلاطین آل ایوب منخرط بوده اند * و چون

دست قضا بساط حکومت آن طبقه را از سلطنت مصر و شام در شهر سنه اثنی و ستین و ستمایه در نوردید باتفاق یکی از اولاد ایشان که جد ملکان حسنکیف بوده باشد باین دیار آمده اند * و بروایتی نسب ایشان بملوک شیروان میرسد بهر تقدیر عز الدین و بدر الدین و عماد الدین سه برادر بوده اند که بولایت کفرا آمده در آنجا ساکن گشته: آخر بحسن اهتمام سلاطین ماضی حکومت آن دیار بایشان انتقال یافت * اول کسی که از ایشان در کفرا بامر امارت مبادرت نمود و در افواه و الاسنه مشهور گشت میر حسین ابن ابراهیم است - و او پنج پسر داشته امیر محمد کور و میر شاه محمد و میرزا و میر شمس الدین و میر مجد الدین. چون مدت حکومت میر حسن بنهایت انجامید. ولایت موروثی خود را در میانه فرزندان قسمت کرده وصیت نامه موکد باعنت نامه نوشته در میانه فرزندان گذاشت که هر کس بعد از فوت او بخصه خود قناعت کرده * متعرض احوال یکدیگر نشوند * چنانچه قلمه شبستان را با توابع بمیر محمد کور و قلعه کفرا مع ملحقات بمیرزا و قلعه ایرون (۱) با مضافات بمیر شمس الدین و قلعه آویل با توابع بمیر مجد الدین مقرر فرمود و میر شاه محمد را قایم مقام خود نمود *

(۱) وفي نسخة خطية ايروان وهي قلعة ايرونة الواقعة على شرفي اسعد

﴿ میر شاه محمد بن میر حسن ﴾

بعد از فوت پدر بحکومت کفر اشتغال نمود • اتفاقاً در آن
اثناء میر مجد الدین برادر خوردش هم فوت کرده • چون اولاد
ذکور نداشت قلعه آویل را نیز ضمیمه کفر نمود و در حکومت
استقلال تمام یافت • بعد از وفات از او میر محمد و میر ابدال و میر
علی و میر عز الدین نام چهار پسر ماند • میر ابدال بجای پدر نشست
﴿ امیر ابدال بن میر شاه محمد ﴾

بعد از وفات پدر بر مسند امارت نشسته • چون چند سال
از زمان امارتش متمادی شد بقیه حیات بتقاضی اجل سپرد
و ولد ارشدش ﴿ امیر شاه محمد بن میر ابدال ﴾

والی ولایت پدر شد • در زمان حکومت او شاه اسمعیل
اراده تسخیر کردستان کرده امراء و حکام اکراد چون از روی
اتحاد بایکدیگر اطاعت شاه مزبور نموده بخدمت او رفتند چنانچه
سابقاً چند دفعه بآن اشاره رفته امراء اکراد را بغیر از میر شاه
محمد و علی بیگ صاصونی جمله را بقید حبس در آورد • و میر شاه
محمد چون خود را بایاس قزلباشان ملبس ساخت در مجلس خاص
و بزم اختصاص شاهن مخصوص گشته خود را از ملازمت ایشان
منفک نمیداشت: و ولایت کفر بطریق ملکیت بدو عنایت
و ارزانی داشت • مدتی ایام حکومت او امتداد یافت. از عمر

تمتع و برخورداری یافته * محمد بیک و ابدال بیک و علی بیک
 و عز الدین بیک چهار پسر داشت. خود را برضا و رغبت از امارت
 خلع گردانیده پسر بزرگ خود محمد بیک را ولی عهد خود ساخته *
 ده سال دیگر معزولا کنج انزوا اختیار کرده آخر باجل موعود
 عالم فانی را بدرود کرده .

﴿ محمد بیک بن میر شاه محمد ﴾

بموجب وصیت پدر بامر حکومت کفرامع مضافات
 اشتغال نمود * چون مدت سی سال از ایام امارت او سرور کرد
 برادرش ابدال بیک باراده منازعت برخاسته طالب حکومت
 کفرامع شد * و محمد بیک علی رغم برادر که من بعد از دیوان خاقان
 سلیمان مکان تفویض ایالت کفرامع و نشود مدت یکسال علی
 الاتصال بحفظ و حراست قلعه بارگیری که در سرحد قزلباش
 واقع شده قیام نماید * بنابراین محافظه قلعه را در عهده او کرده
 روانه آنجا شده اتفاقا در آن حین شاه طهماسب بعزم تسخیر
 قلعه عذرا و از جیش و اخلاط و بارگیری آمده * در قلب شتا که
 از کثرت برف و وفرت سرما زمین چون اسفندیار روپین تن
 جوشن یخ در بر کرده بود * و جبال پوستین قاقم بر دوش گرفته
 مرغ را در هوا مجال طیران و ماهی را در آب امکان سیران نبود

(نظم)

بجای آب باید سنگ خوردن

که آب بسته چون سنگ رخام است

زره بر قامت خنجر گذاران

زهر صید مرغ روح دام است

اولا بر سر قلعه بارگیری چون بالای آسمانی فرود آمده

شروع در محاصره کرد * چون ایام محاصره سه ماه امتداد یافت

کاربر محصوران مضیق گردید و ذخیره و آذوقه روی در انحطاط

نهاده مردمان را از بی قوتی تاب و توانائی نمانده * مع ذلك مسموع

محمد بیک شد که امارت کفر را از دیوان سلیمانی پیرادرش ابدال

بیک ارزانی گشته بقاء علی هدایاس تمام محمد بیک را روی داده

قلعه را تسلیم کجاشمکان شاه طهماسب اعنی (۱) معصوم بیک

صفوی امیر دیوان نمود * وجهت عرض احوال متوجه آستانه

سلیمانی شدند * مفسدان در غیبت عرض کردند که ذخیره و آذوقه

قلعه بارگیری در کمال فراوانی بوده محمد بیک از غایت نامردی

قلعه را تسلیم قزلباش نمود * بنابراین فرمان قهرمان زمان بصلب

وسیاست ان ناتوان نافذ گشته . موکلان عقوبت شهر بند

وجودش را از محافظت سلطان روح خالی گردانیدند .

(۱) وفی نسختهین خطیتین ابن بدل اعنی

﴿ ابدال بیک بن میر شاه محمد ﴾

بعد از قتل برادرش محمد بیک در کفر احاکم مستقل شده *
 چون سیزده سال از ایام حکومتش منقضی گشت نزاع
 و خصومت در میانه میر محمد و ملک خلیل و برادران و حاکمان
 خیزان افتاده * ملک خلیل امداد و معاونت از ابدال بیک طلب
 نموده از آنجا که تعصب و غیرت گردیتست عشایر و اقوام شیروی را
 جمع نموده بر سر خیزان آمد * باتفاق ملک خلیل شروع در
 محاصره قلعه خیزان کرده * میر محمد باتفاق عشیرت نیران بضبط
 قلعه خیزان قیام نموده . بعزم مقاتله و مجادله بیرون آمده . در
 برابر ایشان صف آرا گشتند * بعد از مقاتله بسیار موازی صد
 نفر از مردم خیزان بقتل آمده قرا و مزارع که در سر راه بود بیاد
 نهب و غارت رفت و مردم خیزان برسم داد خواهی روی تظلم
 باستان سلطان سلیمان خان آورده حکم همایون بنام اسکندر پاشای
 میرمیران وان حاصل گردانیده * آورده اند که ابدال بیک را
 در دیوان وان حاضر کرده تفتیش قضایای خیزان نمایند * چون
 اهالی طرفین حاضر گشتند تعدی و عدوان که از ابدال بیک
 و مردم شیروان بر اهالی و اعیان خیزان شده بود در دیوان وان
 بثبوت رسیده * میرمیران وان همان لحظه او را در قلعه محبوس
 گردانیده حقیقت حال را معروض پایه سریر خلافت مصیر

نموده فرمان قضا جریان بقتل او نافذ گشته . او را حسب الحکم در (وان) بقتل رسانیدند . و حکومت کفر را دو حصه کرده . نصفی را بصار و خان جزوی و نصف دیگر را بحسن بیک کرنی عنایت فرمودند * و از ابدال بیک محمود بیک وزینل بیک و میر شاه محمد و حاجی و میر محمد و ذوالفقار شش پسر خورد سال ماند *

﴿ محمود بیک بن ابدال بیک ﴾

بعد از قتل پدرش چند سال کفر را در تصرف مردم بیکانه ماند * و چون محمود بیک بحد رشد رسید برای عرض حاجات و استدعای او جاق موروثی متوجه آستانه اقبال آشیانه سلطان سلیم خان گشته * سلطان دوست نواز دشمن کداز از مرحمت بیغایت و عنایت بلا نهایت شهر یاری ولایت کفر را بدستوری که در تصرف آبا و اجدادش بوده بدو ارزانی داشت * و او برلیغ بدیع القبلیغ پادشاهی گرفته مقضی المرام بولایت اصلی عودت کرده . بر سر بر حکومت و مسند امارت متمکن شد و ابواب عدل و احسان بر رخ پیر و جوان متوطنه و سکنه شیروان گشوده عشیرت و رعایا و بر ایای آن دیار را با انعام عام خشنود گردانید *

اما علی الدوام بشر ب مدام و معاشرت و مخالطت جوانان کل اندام اوقات گذرانیده * یک لحظه بلکه یک لمحّه چون لاله و نوکس قدح از دست نمیکذاشت . و یکدم در موسم بهار و دی بی غلغل

صراحی می و بی ناله صدای نای و نی نمی بود * ﴿نظم﴾
 برو یک جره می هم رنگ آزر * کرامی تر ز خون صد برادر
 بیخشد کشوری بر بانگ رودی * زملکی دوست تر دارد سرودی
 چون سه سال برین منوال از ایام حکومتش مرور کرد یک شب
 او را در بستر خواب پهلو از زخم دشنه شکافته چون غنچه بخون
 آغشته دیدند * و ولایت کفرا بطریق سنجاق بمیر حسن کرنی
 که از اولاد میر محمد کور بود از دیوان سلطنت سلیم خان عنایت
 کشت * و مدت چند سال آن ولایت درید تصرف او بود *
 ﴿زینل بیک بن ابدال بیک﴾

بنوعی که سابقاً مذکور شد چون برادرش را در بستر خواب
 مرده یافتند و نسبت قتل او را بکسی نتوانستند کرد و قاتل معلوم
 نشد برادران در صغر سن ماندند * و چند سال میر حسن حاکم
 شیروان شد * و چون زینل بیک بسن تمیز و تشخیص رسید
 باراده طلب امارت کفرا روانه آستانه پادشاهی کردید * اتفاقاً
 در آن اثنا سنان پاشای وزیر سیم و علی پاشای قپودان بعزم تسخیر
 قلعه عقلمند با کشتی و قدرغه بسیار و اشکر و ذخیره بیشمار
 مامور گشته روانه آنصوب بودند * و زینل بیک نیز با بعضی
 اصراء معزول اگر اقرار دادند که همراه وزیر مزبور در سفر دریا
 با عسکر نصرت مآثر شوند * و هنگام مراجعت که فتح قلعه

عقلبند شده مقضی المرام عودت میسر شد. حقیقت احوال
 زینل بیک بوسیله سنان پاشای وزیر معروض پایه سر بر اعلی
 نموده * امارت و حکومت کفرا بعنوانی که پیرادرش محمود بیک
 داده بودند بدو عنایت شد * وزینل بیک دوستکام و مقصد رام
 بوطن مألوف و مسکن معروف عودت کرده بر جای آبا و اجداد
 خود متمکن شد. بارعایا و برایا بطریق رفق و مدارا ساوک کرده
 باحکام و امراء اطراف و جوانب خود بر وجه احسن معاش کرده
 همواره خوان احسان گسترده. علماء و فضلاء را رعایت کرده فقرا
 و ضعفا را حمایت نموده از خود بتقصیر راضی نمیشد * چون
 قریب سی سال بدین وتیره در حکومت و کاصرائی بگذرانید
 رعیت و سپاهی را بخلاق و لطف تسلی ساخت * و در بزرگی بخواندن
 و نوشتن هوس کرده بجد و سعی بهره ور شد * آخر بمرض صعب
 گرفتار گشته مدت شش ماه زحمت بسیار کشید * و در اواخر
 شهر ذی الحجة الحرام سنه خمس و الف بعزم دار القرار ازین
 سرای دودر بعالم جاودانی خرامید * ابدال بیک و ملک خلیل
 و میر محمود و میر محمد و میر سلیمان پنج پسر پاکیزه سیر در صفحه
 روز کار یا دکار گذاشت *

﴿ ابدال بیک بن زینل بیک ﴾

واو جوانیست بصفت جمال پیراسته ، و بحسن سیرت آراسته

بعد از فوت پدر بموجب وصیت او و نشان مکرمت عنوان سلطان
محمد خان بحکومت و دارائی شیروان مبادرت نموده . بالفعل حاکم
باستقلال آنجاست . امید که ممتع و برخوردار بوده باشد *

شعبه اول

﴿ در ذکر امراء کرنی ﴾

از اولاد و نیاور و اتباع میر محمد کور ولد میر حسن که پدر
ولایت موردونی را در میانه اولاد تقسیم کرد * قلعه شبستان را باو
داده بود * بالفعل زینل بیک ولد ساجان بیک از دیوان پادشاهی
بطریق زعامت قلعه شبستان و مضافات بدو ارزانی گشته متصرف
است * و بعضی اوقات میر حسن بن ملک سلیمان از بنی عمان او
امارت کفرا نموده * چنانچه در قضیه قتل ابدال بیک
مذکور شد * و نفس الامر زینل بیک چون
جوانیست بصفت رشد و رشاد موصوف
زعامت خود را بنام پسرش کرده
سمنجاغ اغا کیس را از دیوان سلطان
محمد خان بنام خود کرده و میر
ابدال نام برادری دارد

شعبه دوم

﴿ در ذکر ایرون ﴾

بالفعل میر ملک بن میر حسن از اولاد میر شمس الدین بن
میر حسن است که قلعه ایرون را پدرش در هنگام قسمت
ولایت موروثی بمیر شمس الدین ارزانی داشته بود. بطریق زعامت
متصرفست * و او جوانیست در مابین کردستان بسمت شجاعت
و سخاوت معروف. و بصفت فرط دینداری و مسامانی موصوف *

فصل هفتم

﴿ در ذکر امراء زرقی ﴾

و آن مشتمل بر چهار شعبه است * بر ضمیر فیض پذیر سخنوران
بلاغت فرجام و خاطر مهر مآثر مؤرخان فصاحت انجام صورت
این قصه در حجاب ظلام نماید که نسب امراء زرقی باعراب شام
می پیوندد * شیخ حسن بن سید عبد الرحمن نام شخصی بحسب
تقدیر از آن دیار فیض اثر جلای وطن کرده. بولایت ماردین
آمده * در آنجا بعبادت و ریاضت مشغول گشته و دایم بلباس
کبود ملبس بوده * بدان واسطه بین الناس بشیخ ازرقی اشتهار

داشت * و یحتمل که چون اعراب ازرق ، کبود چشم را میخوانند
شیخ بدان صفت موصوف بوده باشد * بهر تقدیر همزه برای
کثرت استعمال عوام افتاده بزرق مشهور شده * و از وفور تقوی
و ورع شیخ حسن جمع کثیر از اعیان ولایت ماردین مرید و معتقد
او گشته * پادشاه عصر ازو متوهم گشته . او را در قلعه ماردین
محبوس گردانید * و بعد از چند روز کشف و کرامات از شیخ
بظهور آمده جذبه درویشانه پادشاه را مرید و مخلص ساخته . شیخ را
از قید اطلاق داده و زبان استکانت باعتذار کشاده شرایط
تعظیم و تکریم بجا آورده * دختر خود را بعقد نکاح او در آورده
ازینجهت مردمان آن دیار را اعتقاد زائد الوصف بشیخ حسن
ازرق پیدا گشته * بعد از فوت پادشاه قائم مقام او شده اولاد
خود را بامارت اطراف ، و جوانب فرستاد * و هر یک ناحیه
از نواحی ولایت متصرف گشته حاکم آنجا شدند *

شعبه اول

﴿ در ذکر امراء درزینی ﴾

شخصی که از اولاد شیخ حسن زرق بدرزنی در آمده هابیل
نام داشته و نام پسرش قابل . و درزنی قلعه بوده که در میانه کلیسای

عظیم داشته * در محل که آن قلعه در دست کفار بخار بوده آنرا
 دیر زیر (۱) میخوانده اند * آخر که هاییل وقایل آنجا را مستخلص
 گردانیده بقبضه تصرف در آوردند . از کثرت استعمال درزینی
 شده و آنچه از امراء ایشان تحقیق گشته بترتیب نوشته میشود *
 ﴿ امیر حمزه بن امیر خلیل بن امیر غازی ﴾

مدتی بموجب نشان شاه اسمعیل صفوی امارت درزینی بمیر
 حمزه متعلق بود * بعد از وفات او پسرش محمد بیک باتفاق امرا
 و حکام گردستان اطاعت درگاه فلك اشتیاب سلطان سلیم خان نموده
 بعنایت عالم آرای خسروانی سر بلند ، و بعواطف علیه سلطانی
 ارجمند شده . امارت درزینی بدو عنایت شده * و چون مدتی
 از ایام حکومت او متمادی شد ازین دیر فانی بمنزلگاه جاودانی
 خرامید * و ازو چهار پسر در صفحه روزگار ماند . علی بیک و شاه
 قلی بیک * و یعقوب بیک * و جهانشاه بیک *

﴿ علی بیک بن محمد بیک ﴾

بعد از فوت پدر برادران با او در مقام عداوت در آمده
 بر سر حکومت خصومت آغاز کردند * آخر الامر بقوت بازو
 ولایت را از منازعان انتزاع کرده * هفت سال حکومت
 باستقلال نموده . بعد از فوت او برادرش *

(۱) وفی نسخه در دیر زوفی آخری دیر زینر

﴿ شاه قلی بیک بن محمد بیک ﴾

در تاریخ سنهٔ احدی و اربعین و تسعمایه بموجب نشان مکرمت
 عنوان سلطان سلیمان خان غازی والی ولایت موردی کشته
 بجای برادر متمکن شد * و چون مدت هشت سال امارت نمود
 در هنگام معاودت از درگاه سلیمانی در قصبهٔ بولی بدست ناصر
 بیک زرقی کردگانی بواسطهٔ عداوتی که در ما بین ایشان بود با چند
 نفر از ملازمان بقتل رسید *

﴿ یعقوب بیک بن محمد بیک ﴾

بعد از قتل برادرش شاه قلی بیک حسب فرمان سلیمانی حاکم
 جمیع دیوان زرقی شد * و او مردی بود در حد ذات بفضایل نفسانی
 آراسته و بسخنان اهل الله و فقرا میل عظیم داشته . صوفی و ش
 و موحد روش و نیکو رای بوده و طبع نظم داشته . اشعار محققانه
 و بیان موحدانه از او سر زده . اکثر اشعارش بزبان کردیست بلکه
 در آن فن دیوانی دارد * در حسن آداب و اسلوب معاشرت و طرز
 مملکت داری و حید زمان خود بوده * چون بیست و پنج سال
 حکومت نمود خود را بطوع و رغبت از آن شغل خطیر خلع
 کرده . دومان بیک پسر خود را بجای خود بامارت زرقی نصب
 کرده * چون دو سال ازین قصه گذشت در هنگام سفر شیروان
 در چادر نام مکان با اصراء کردستان در دست قزلباش بقتل رسید

ويعقوب بيك بعد از گذشته شدن دومان بيك پسرش بيكسال
بعالم آخرت انتقال كرد * واز دومان محمد بيك وعلی بيك نام
دو پسر ماند *

﴿ محمد بيك بن دومان بيك ﴾

چون پدرش در سنه ست وثمانين و تسعمائه بدرجه شهادت
رسيد و بحسن اهتمام جدش يعقوب بيك در سن پانزده سالگی
جانشين پدر شد * با وجود خورد سالگی در امور رياست
و آداب امارت قيام و اقدام نمود که محسود اقران گذشته پایه قدر
و منزلت از آبا و اجداد خود بگذرانيد * و محمد بيك کردگی
بواسطه عداوت قدیمی و بتحريرک شمس الدين کد خدای حزو که
با او رابطه قرابت داشت بهو اداری او در مقام انتقام در آمده
از وسوسه شیطانی و غرور نفسانی چون آتش سرکشی کرده
بعضی از قرا و مواضع درزینی را نهب و احتراق بالنار کرده
ضرد کلی بدان دیار رسانيد * و محمد بيك نیز بعضی از بنی عمان
و مردمان یکجهت خود را بدفع فساد او مامور گردانیده بحفظ
و حراست سرحد و سنور خود تعیین کرده * اتفاقاً محمد بيك
بطریق معروف قصد حدود کرده . در میانه ایشان مجادله و مقاتله
دوی نموده بضرب پیکان آبدار و تیغ خونخوار محمد بيك بخاک
بوار افتاد * چون او را زخمدار از آن معرکه برداشتمند رمقی

از حیات باقی مانده بود که او را بقلعه^۶ کردگان بردند. بعد از یک روز که در آنجا بود جان بقابض ارواح سپرد * و محمد بیک بن دومان بیک بعضی آغایان خود را که محرک سلسله^۷ فساد بودند از میانه برداشته اموال و ارزاق ایشانرا متصرف گشته استقلال تمام پیدا کرد الحال که تاریخ هجری در سنه^۸ خمس و الفست بلا ممانعت و مشارکت کما ینبغی با مارت آنجا مبادرت مینماید * درین مدت بواسطه^۹ قرابت سلسله^{۱۰} حکام جزو خواست که با ممداد امیر شرف حاکم جزیره محمد بیک ولد خضر بیک را از حکومت جزو معزول کرده، بهاء الدین بیک ولد مراد خان را در جزو حاکم سازد * و مباشرت باین امر عظیم از حیز امکان بیرون بود. بعضی خجالت و انفعال او را بین الاقران دست داد. چون جوانست امید که حق تعالی او را بعنایت انصاف و مروت و وفا فایز گرداند * (نظم)

دلا مجوی ز ابنای دهر چشم وفا *

که در جبهت این * رهان مروت نیست *

شعبه^{۱۱} دوم

﴿ در ذکر امراء کردگان ﴾

سابقاً رقمزده^{۱۲} کلک بیان گردید که هاییل نام شخصی از اولاد شیخ ازرقی بفتح دیرزیر آمد * قابل پسر او با دختر کابلی (۱)

(۱) وفی نسخه دختر هاییل .